روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۲۰۹۵۹۳ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵- ۶۶۲۷۲۱۳۰ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

شنبه • ۱۶ خرداد ۱۳۹۴ • ۱۸ شعبان ۱۴۳۶ • ۶ ژوئن ۲۰۱۵ • سال دوازدهم • شماره ۲۳۱۶ • ۲۰ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۳ • اذان مغرب ۲۰:۳۸ • اذان صبح‌فردا ۴:۰۳ • طلوع آفتاب ۵:۴۸

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

آچارکشی

برای اولین‌بار جنگل ایلام بدون تلاش دست‌اندرکاران از بین رفت

پوریا عالمی

● برخلاف جنگل‌های گلستان، دریاچه ارومیه، زاینده‌رود، تالاب‌ها، جنگل‌ها و رودهای دیگر که توسط برخی مدیران در سال‌های گذشته ازبین‌رفته بود، این‌بار جنگل شلم در ایلام بدون دخالت دست یا حمایت مدیری خاص سوخت و تمام شد.

یکی از مدیران گفت واقعا ما حواسمان نبود یک جنگل هنوز سالم مانده وگرنه از وسط آن جاده می‌کشیدیم و زمینش را می‌فروختیم. این فرد از مردم خواست اگر جنگل یا رودخانه یا تالابی در اطراف محل زندگی‌شان وجود دارد که هنوز چیزیش نشده، سریعا تماس بگیرند تا ترتیب کار داده شود.

بعد از آتش‌سوزی جنگل شلم در ایلام، سازمان محیط‌زیست اعلام کرد ما همیشه بعد از آتش‌سوزی‌ها اعلام می‌کنیم که قصد داریم: «از این به‌بعد به‌جای اطفای‌حریق، از ایجاد حریق پیشگیری کنیم». که این‌بار هم همین را می‌گوییم.

یکی از اهالی ایلام که گردوغبار هوا پریده بود تو گلوش و می‌خواست یک لیوان آب بخورد که گلوش باز شود منتها به‌هر شکل نتوانست به خبرنگار ما نظرش را درباره آتش‌سوزی جنگل شلم بگوید.

همچنین مردم ایلام گفتند این جنگل کمی جلو گردوغبار را می‌گرفت که خیلی بد بود، مرسی که سوخت.

مردم ایلام گفتند ما تصمیم گرفته بودیم این جنگل را بسته‌بندی و کادو کنیم و بفرستیم پایتخت تا شهرداری بگذاردش وسط بزرگراه مدرس. متأسفانه سوخت.

ایلامی‌ها گفتند اگر به‌جای وزارتخانه‌های کار و صنایع و وزارت‌های این‌طوری، فقط فرهنگستان زبان و ادب فارسی توی ایلام سرمایه‌گذاری کند، با توجه به اینکه خیلی‌ها در ایلام بیکارند و بیکاری قدم اول شاعری است، می‌توان بار ادبی کشور را روی دوش ایلام انداخت.

ایلامی‌ها در انتهای حرف‌های خود از مسئولان عذرخواهی کردند که جنگل شلم خودش سوخته.

کارتون خواب

پیام برومند

payam.borumand@gmail.com

پشت جلد

طرح یک بحث؛ چپ گلخانه‌ای!

کریم ارغنده‌پور

جناح چپ عملا در مفهوم مصطلح آن دیگر وجود ندارد. در دهه ۶۰ این جناح معنا داشت؛ چون (نسبتا) جهت‌گیریِ اقتصادیِ گفتمانِ چپ را دنبال و پشتیبانی می‌کرد. در مقابلش هم جناح راست بود که آن هم (نسبتا) گرایش سنتی بازار را دنبال می‌کرد. هر یک از این دو جناح خاستگاه اجتماعی و طرفداران خود را در جامعه داشتند. در دهه ۷۰ پس از دوم خرداد این جناح‌بندی از تفاوت‌هایی که دیدگاه‌های اقتصادی در آن برجسته‌تر بود به سمت اختلافات سیاسی‌تر تغییر جهت داد و به‌این‌ترتیب، عناوین چپ و راست به اصلاح‌طلب و اصولگرا تبدیل شد. جناح چپِ سابق هم رفته‌رفته در اقتصاد معتدل‌تر شد. بعد در دهه ۸۰ از دل جناح راست، گروهی متولد شد که ظاهرا از چپ‌های سابق، چپ‌نماتر بود. نماد این گروه بعدها در احمدی‌نژاد تبلور یافت. انتخابات ۸۴ با سوءتفاهمی که احمدی‌نژاد عمدا ایجاد کرد، به تلاقی دو گفتمان عدالت‌جویی و بی‌اعتنایی به اقشار فرودست تبدیل شد و نتیجه‌اش هم متأسفانه حالا معلوم است که در عمل تا چه اندازه به سود اقشار فرودست بوده است. احمدی‌نژاد در طول سالیان بعد، رفته‌رفته از شعارهای عدالت‌جو به ایرانیت شیفت کرد. در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۹۲ مجددا سیاست بر اقتصاد ارجحیت یافت و پیام اصلی انتخاب آقای روحانی نسبت به نامزدهای دیگر، ترجیح عقلانیت و میانه‌روی بر هیجان و تندروی و دورکردن سایه تهدیدهای خارجی از فضای کشور بود. با این وجود همچنان شعارهای عدالت‌خواهانه در وضعیت غیربحرانی به‌ویژه در مناطق محروم‌تر خاستگاه و پذیرش زیادی دارد. با این توضیح، وقتی تقاضا وجود دارد، خلأ وجود گفتمان چپ، امکان بروز سوءتفاهم‌هایی از نوع احمدی‌نژاد را جدی‌تر می‌کند. به‌وجودآمدن نوعی «چپ گلخانه‌ای» را نباید دست‌کم گرفت. محور اصلاحاتِ محدودشده فعلی تا اطلاع ثانوی سیاسی خواهد بود نه اقتصادی. اصلاحات برای پایداری نسبی در قدرت و جامعه، ابتدا نیازمند حضور سیاسی خود است. اقتصاد از این‌رو برایش گویی اولویت نخست نیست؛ ضمن آنکه اگر هم باشد به نظرم هسته اصلی بخش اقتصادی آن، دیگر به آن معنای سابق، چپ نیست. چپی که از دل اصولگرایی بیرون بیاید هم با گفتمان چپ، تضاد اساسی دارد. بنابراین آنچه در واقعیت محتمل است، جز یک تابلوی پوپولیستی به‌نظر نمی‌رسد، تابلویی که با وجود شعارهای هیجانی، باطنی تاثیرگذار و حقیقی نخواهد داشت. این یک بحث مقدماتی بود و لازم است در سطح جامعه نخبگی و رسانه‌ها، بسط، نقد و صیقل داده شود.

همین حوالی

«قصه»های غصه‌ها

عبدالرحمن نجل‌رحیم

● بالاخره فیلم «قصه‌ها» به‌نمایش عمومی درآمد. دیدن این فیلم برای من فرصتی پیش آورد که سینمای مورد علاقه خود را یک بار دیگر از زاویه نگاه روان‌شناسی مغزمحور دنبال کنم. با این نگاه، سینما ابزاری اجتماعی است که می‌تواند احساس همدلانه و حتی همدردانه ما را نسبت به شرایط زیست دشوار و شوربختانه افراد دیگر برانگیزاند و نیاز به کمک، فداکاری و گذشت را در مغز ما تقویت کند. سخت نیست بفهمیم که پشت دوربین کارگردانی فیلم قصه‌ها، زنی نشسته است که غصه‌های پر از نگرانی مادرانه‌ای نسبت به تداوم سرنوشت شوربختانه شخصیت‌های زن فیلم‌های قبلی خود دارد؛ شخصیت‌هایی مانند «طوبا» در فیلم زیر پوست شهر، «نرگس» در نرگس، «نوبر» در روسری آبی، «سارا» در خون‌بازی. با تقدیر از تلاش صادقانه خانم بنی‌اعتماد در ترسیم شرایط سخت زندگی اقشار بی‌پناه و شوربخت جامعه، به‌نظر می‌رسد کارگردان مؤلف فیلم، نتوانسته است در اپیزودهای کوتاه خود نقبی به درون شخصیت‌های چهارگانه اصلی زن فیلم بزند و تماشاچی را به سفری پر از احساس همدلانه به عمق دغدغه‌های آنها ببرد. فیلم موفق می‌شود بیشتر احساساتی دلسوزانه را برانگیزاند که حاصل تأثر از واقعه‌ای بیرونی است. طوبا، مادری زحمتکش که غصه همه ناکامی‌ها و سرخوردگی‌های افراد دردمند و محروم پیرامونش را می‌خورد، با تعطیلی کارخانه‌ای که در آن کار می‌کند، در تلاش برای گرفتن حق و حقوق خود و رفقایش است. نرگس هنوز گرفتار شوهری معتاد است که با ریختن آب جوش، صورتش را سوزانده است؛ ولی دست از سرش برنمی‌دارد. نوبر که با کارگر بی‌سواد کارخانه‌ای ازدواج کرده است و دو فرزند دارد، هنوز سایه گذشته‌ای با اوست که حسادت و کینه طبقاتی شوهر را علیه او برمی‌انگیزاند. به‌نظر من اپیزود آخری فیلم، بهترین بخش فیلم است. دیالوگ بین سارا و حامد در ردیف عقب و جلو ماشین در تاریکی تلخ و گزنده شب در شهر و برجستگی تناقض بین گفتار و احساسات درونی بین آن دو (بیرون و درون) با بازی بسیار خوب باران کوثری و پیمان معادی، تماشاچی را به عمق احساسی همدلانه و دلپذیر با دو شخصیت فیلم نزدیک می‌کند، ولی وقتی از علاقه‌مندی عاشقانه حامد، با وجود آگاهی به ابتلای سارا به ایدز، پی می‌بریم، سوسوی امید در دل تاریکی پرغصه شبی دیگر پرپر می‌زند و دور می‌شود؛ زیرا باز با عشق دلسوزانه از جنس مادرانه‌ای، این‌بار از سوی شخصیت مرد فیلم، حامد، روبه‌رو هستیم که ادامه راه احساس همدلانه را با مشکل روبه‌رو می‌کند. به‌این‌ترتیب در تمامی طول فیلم، عشقی نیست که از غصه‌های دلسوزانه مادرانه خالی بماند و فیلم در کلیت خود بیشتر تأثر و تأسف از وقایع تلخ مستندگونه را به تماشاگر به‌عنوان شاهد و ناظر منتقل می‌کند.

تجربه ما

برای یادبود درگذشت محمد خزائلی، مؤسس انجمن حمایت از نابینایان

تشخیص حق و باطل

لطف‌الله میثمی

زمانی که دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران بودم، برای درس‌خواندن به محوطه آزاد روبه‌روی دانشکده حقوق می‌رفتم. در آنجا بود که برای اولین‌بار محمد خزائلی را دیدم. خزائلی آن زمان هنوز دکترایش را نگرفته بود و چون دانشجو بود، همیشه به‌همراه یکی از دوستانش در حیاط دانشکده درس می‌خواند؛ درواقع دوستان آقای خزائلی درس را برای او می‌خواندند و او گوش می‌داد. آن زمان من خزائلی را به‌خاطر تلاشش در زمینه علم‌آموزی تحسین می‌کردم. پس از دانشکده دومین برخورد من با آقای خزائلی مربوط به بعد از انقلاب می‌شود. پس از پیروزی انقلاب از طرف انجمنی که خزائلی تشکیل داده بود، گروهی نزد آیت‌الله طالقانی رفته بودند تا ایشان، آنها را راهنمایی کند. آقای طالقانی هم من را به آن گروه معرفی کرده و گفته بود با من صحبت کنند؛ چون من هم از نزدیکان آیت‌الله طالقانی بودم و هم در جریان مبارزات علیه رژیم شاهنشاهی بینایی خود را از دست داده بودم. در ملاقاتی که با این گروه داشتم یک عصا مخصوص نابینایان را که برای خودم بود، به گروه هدیه دادم و قرارمان هم این شد که مجموعه «پرتویی از قرآن» آقای طالقانی را برای نابینایان ضبط کنیم که این کار انجام شد. خود من به کمک ضبط صوت و دستگاه «بنویس» که خودم آن را در زندان درست کرده بودم، تابه‌حال کتاب‌های زیادی نوشته‌ام چون معتقدم فقط یک عضو را از دست داده‌ام و به‌خاطر بقیه اعضا که درست کار می‌کنند، باید خدا را شکر کرد. نابینایی برای من همان‌قدر که مشکلاتی را به‌وجود آورد و باعث شد نسبت به قبل کندتر باشم، برکاتی هم داشت؛ مثلا شاید کسی که بیناست از فرصت‌هایی که در اتوبوس و رفت‌وآمد شهری دارد، استفاده نکند؛ اما من جلد اول خاطراتم را به‌وسیله ضبط صوت و در اتوبوس ضبط کردم یا زمانی که در زندان بودم هم‌بندی‌های بینا ساعت ۱۰ شب باید می‌خوابیدند؛ ولی من می‌توانستم تا هروقت که بتوانم با دستگاه بنویسی که درست کرده بودم، زیر پتو بنویسم. به این طریق دو کتاب مبنای وجود و مکتب، راهنمای عمل را در زندان با کمک دوستان نوشتم. در تمام مدتی که در زندان بودم، به‌جز ۱۶ ماهی که در انفرادی بودم، همیشه با یکی از دوستان کتاب می‌خواندم. اصلا یکی از نعمات نابینابودن همین است که همیشه با کسی هستی. من خط بریل را هم در همان زندان یاد گرفتم. یک قرآن بریل در زندان برایم آورده شد و چون بیشتر قرآن را حفظ بودم، توانستم از طریق این قرآن، خط بریل را بیاموزم. حروف بریل انگلیسی را از طریق یک دیکشنری وبستر در زندان یاد گرفتم و پس از بیرون‌آمدن از زندان، با شرکت‌کردن در کلاس‌های زبان، توانستم زبانم را هم تقویت کنم و به‌کار مترجمی بپردازم. واقعیت این است که من اولین تصویری که از نابینا در ذهنم شکل گرفت تصویر فرشته عدالت بود که چشمانش بسته است و بدون جانب‌داری، حق را از باطل تمیز می‌دهد. نابینایی هم برای من بیشتر از اینکه نقص باشد، فرصتی است که بدون توجه به ظواهر، راه حق را از راه باطل تشخیص دهم.

عجایب غرایب

تمساح جعلی در رسانه‌های رسمی

شرق: مدیرکل محیط‌زیست استان بوشهر، روزهای پر از تماس تلفنی و موبایلی را پشت‌سر گذاشته و در جواب همه آنها که پرسیده‌اند: «آیا در تأسیسات عسلویه تمساح پیدا شده است؟» فقط یک جمله گفته: «این خبر کذب محض است».اما تمساح از خبر یکی از خبرگزاری‌ها وارد شبکه‌های اجتماعی شده و هنوز مشغول گازگرفتن لوله‌های پالایشگاهی است! این خبرگزاری هم در توضیح عکس‌ها، نوشته که خشک شدن تالاب‌های فصلی در عسلویه، این تمساح بخت‌برگشته گرسنه را وادار کرده به چنین منطقه صنعتی‌ای بیاید و به لوله‌های نفت دندان بسابد. همان‌طور که این خبر اشتباها «کپی‌پیست» شده و اصولا نه خبرش واقعی است و نه عکس‌هایش، انتشار اشتباه همین خبر غلط سروصدای فراوانی به راه انداخته، اما به قول حسین دلشب، مدیرکل محیط‌زیست استان بوشهر، «در ایران فقط یک گونه تمساح پوزه‌کوتاه هست و آن هم در بخش جنوب شرقی کشور است که نمی‌تواند از طریق خشکی یا دریا به عسلویه برود.» عکس‌های منتشر شده مربوط به ورود تمساح به پالایشگاه شرکت نفتی «شورون» آمریکاست و طبیعی است که انتشار بدون تأیید و تحقیق آن به گسترش شایعه‌ها کمک کند. این اولین حضور تمساح در خبرهای داخلی نیست؛ هنوز یک‌سال از خبر تصویب پرورش این خزنده در سواحل‌شرقی دریای خزر نگذشته، خبری که همان زمان با انتقادات شدیدی از سوی دانشگاهیان بندرترکمن مواجه شد. اجداد تمساح پوزه‌کوتاه تابه‌حال فقط در سواحل دریای عمان در استان سیستان‌وبلوچستان رشد و پرورش پیدا کرده‌اند و به‌خاطر کندی حرکت، احتمال رؤیتشان در هرجای دیگر کشور آن‌قدر کم است که شایعه‌های وایبری و فیس‌بوکی را بدون هرگونه پیشداوری‌ای می‌توانید از اساس رد کنید.

پیشخوان

شماره دوازدهم ایران فردا با یادی از هدی صابر و سحابی‌ها منتشر شد.

در این شماره پرونده‌ای به یاد سحابی‌ها منتشر شده است؛ همچنین یادی از هدی صابر و صورت‌بندی او از بحران رابطه انسان و خدا از مطالب اصلی آن به‌شمار می‌رود. علاوه‌براین، پرونده‌ای برای چالش ایران و عربستان با عنوان رقابت با تیغ نیابت، پرونده‌ای برای بی‌تفاوتی مردم نسبت به فساد اقتصادی سازمان‌یافته با عنوان چراغانی شهر برای مافیا، پرونده‌ای برای تنزل سیاست به شخص در ایران با عنوان تاریخ حسادت و اخلاق سلاطین، نگاهی جامعه‌شناختی به رویداد مهاباد در کنار مقاله‌ای که به بازخوانی افکار شریعتی می‌پردازد؛ از دیگر مطالب این شماره است. همچنین مقاله‌ای با عنوان تجمع غیرمجاز پول و قدرت از دیگر مطالب مندرج در این شماره است.